

# ۲۹ اردیبهشت روز طلوع فجر ایران

## مصدق بزرگ بر همه‌ی ایرانیان مبارک باد

دکتر مصطفی شهرام

به پامردی او ملت به‌پا خاست پی احقاق حق قدها علم گشت برون شد دست‌ها از آستین‌ها علم دست ستم هر جا قلم گشت به نظم ملک از او شایسته‌تر کیست از او شایسته و بایسته‌تر کیست به دامانش زدند از هر طرف دست از او جستند راه و چاره‌ی کار طلب کردند از او تاری کشتی ملک کشد بیرون از این دریای ذخار از او جستند راه و رهگشائی قبول پیشوایی، رهنمایی به رأی مجلس شورای ملی شد آن میر معظم صدر اعظم قبول آسان نیفتاد این مقامش پذیرا شد بدین شرط آن معظم که تا ملی نگردد نفت ایران قبول آن ندارد، هیچ امکان



مطیع رأی او گردید مجلس وکیلانش، به فرمان سر نهادند به ملی‌گشتن نفت اندر آن روز همه گردن نهاده رأی دادند به یک فرمان که رفت از او اشارت سرآمد دوره‌ی شوم اسارت

### پی‌نوشت‌ها

۱- خاطرات و تالمات دکتر مصدق، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۷۵-۲. همان کتاب، همان صفحه ۳- همان، ص ۸۰. ۴- صفحه ۳۴۲، طاووس خیال - دیوان متین اصفهانی، (شادروان حسن بهنیا) چکامه‌ی مصدق.

با قدردانی از مجله‌ی حافظ که از خدمات بزرگان مملکت تجلیل می‌کند و یاد معارف فرهنگی و سیاسی کشور را زنده نگه می‌دارد، یک قطعه عکس که عباس فریور (رییس دفتر زنده‌یاد دکتر مصدق) را نشان می‌دهد، به ضمیمه تقدیم می‌دارم تا به‌ر مناسبتی که مصلحت دانستید در مجله چاپ شود. (عطاءالله خانبلوکی)

نظر به این‌که تحصیل تابعیت سوئیس مستلزم ترک تابعیت اصلی نیست و هر واجد شرطی بدون از دست‌دادن تابعیت اصلی می‌تواند آن را تحصیل کند و شرط تحصیل تابعیت هم این بود که: درخواست‌کننده مدت سه سال در سوئیس اقامت کرده و در محل اقامت سابقه‌ی بد نداشته باشد، از شهربانی نوشتاتل تصدیق گرفتیم و آن‌را به ضمیمه‌ی درخواست خود، به دولت مرکزی سوئیس فرستادم که مورد قبول واقع شد.<sup>۳</sup> راه دکتر مصدق، راه آزادی استقلال و سعادت مردم ایران و آبادانی و سرفرازی ایران‌زمین بود. روان شاد استاد حسن بهنیا متخلص به متین در چکامه‌ی «مصدق» از او چنین یاد می‌کنند.<sup>۴</sup>

چه وضعی داشت ملک و ملت آن روز خدا داند که وضع و حال چون بود به‌سوی نیستی می‌رفت کشور یکایک بدهه‌ها، می‌گشت نابود چه بر جا بود جز نامی ز کشور چه از ملت به‌جز یک مشت مضطر



سیه‌تر بود از شب روز مردم ره امید از هر سوی بسته نه راه چاره نه باب نجاتی پس زانوی غم هر کس نشسته کدامین گوش بر فریاد کس باز که تا درد دل خود سازد ابراز



درخشید آفتاب از شرق امید درخشان کرد کشور را سراسر ز هم مرغ سعادت بال بگشود همای آرزو شد بال‌گستر عیان شد از دل آن صبح صادق فروغ منجی ایران، مصدق



□ در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی، در سرزمین مقدس میهن ما، نوزادی پای به‌عرصه‌ی هستی نهاد که چون ستاره‌ی فروزنده‌ی در آسمان دل وطن‌دوستان، درخشیدن آغاز نمود و به‌علت کوشش‌های پی‌گیر او در راه هدف‌های مقدس ملی، آزادی و استقلال ایران‌زمین، از بند استعمار و ملی‌شدن صنعت نفت ایران، خورشید دل‌فروزی شد که فروغ تابنده‌ی خدمات پُراج او، هرگز رو به‌زوال نمی‌رود، و اسطوره‌ی جاودانی سرزمین گهربار ماست.

نام پُرافتخار دکتر محمد مصدق، چون نام بزرگ‌مهر و امیرکبیر، پاینده و جاودان است و قلوب میهن‌دوست در هر لحظه تاریخ پُر نشیب و فراز ما به‌یاد او می‌تپد...

به چند نکته از زندگی آن مرد بزرگ به قلم خود او اشاره می‌کنم:

۱- شهر نوشتاتل را برای محل اقامت و تحصیل اختیار کردم. چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند، در روسیه یک شال پشمی که دهقانان به سر می‌کنند، برایش خریدم، برای این‌که بتواند از خانه خارج شود.<sup>۱</sup>  
۲- با مالک یک آپارتمان که خارج از شهر نوشتاتل و در کنار موزاری واقع شده بود، مذاکره نمودم که در تمام شرائط موافقت نمود و از خانه برای تنظیم اجاره‌نامه خارج شدیم، ولی در بین راه از من پرسید: مذهب شما چیست؟ گفتم: مسلمان و شیعه‌ی اثنی‌عشری...

گفت: چون در کُتبی که خوانده‌ام، به‌احوال و عادات مسلمین پی برده‌ام، آن‌وقت که شما نماز می‌خوانید، ما راحت می‌کنیم و آن‌وقت که شما راحت می‌کنید، ما شب‌نشینی داریم و مسکن من هم زیر همین آپارتمانی‌ست که می‌خواهید اجاره کنید... از این کار صرف‌نظر کردم.<sup>۲</sup>

۳- تصدیق‌نامه‌ی وکالت خود را به شرط تحصیل تابعیت سوئیس از دادگاه نوشتاتل گرفتم.